

سلسله جلسات

تصویرسازی از خدادهای صدر اسلام

با تکیه بر حیات شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

استاد اخوت و آقای رجبعلی

بهار ۱۴۰۳

۳ سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم
۳ حیات شریف امیرالمؤمنین علی <small>علیه السلام</small> ، جلسه هشتم، ۲۱ خرداد ۱۴۰۳
۳ خلاصه مطالب جلسه گذشته
۵ نکاتی درباره نذر جناب عبدالمطلب <small>علیه السلام</small>
۹ جایگاه و شأن جناب عبدالله <small>علیه السلام</small>
۱۱ مرگ مشکوک جناب عبدالله <small>علیه السلام</small>

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله جلسات تصویرسازی از رخدادهای صدر اسلام، فصل سوم

حیات شریف امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جلسه هشتم، ۲۱ خرداد ۱۴۰۳

خلاصه مطالب جلسه گذشته

دقیقه ۰ تا ۱۰

در جلسه قبل ما دو قطعه از اشعار جناب ابوطالب علیه السلام را خواندیم. یک قطعه شعر اختصاص داشت به شعر نوجوانی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، شاید از برکت این جلسه بود که برای ما کشف شد که زمان شعر دوره نوجوانی ایشان است. ما همیشه فکر می کردیم که پیشنهاد قریش که پسر ولید بن مغیره را بدهند و پسر عبدالله بن عبدالمطلب را بگیرند تا او را بکشند مربوط به بعد از نبوت و رسالت است، ولی توضیحاتی که استاد دادند ظن و گمان ما را به این سمت برد که مربوط به قبل از اسلام و جوانی ایشان و حکایت از بشارت‌هایی دارد که در مورد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خاتم الانبیاء وجود داشته است.

دقیقه ۱۰ تا ۲۰

آنها فال بد زدند، احساس خطر کردند، به قول خودشان مصلحت اندیشی کردند، مصلحت اندیشی وحشتناک، جنایت آمیز، خونین که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از بین ببرند. اما جناب ابوطالب علیه السلام کسی است که نه تنها حفظ جان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را کرد بلکه فرصت را غنیمت شمرده و شعری گفتند که در دو جلسه قبل خواندیم، که با این شعر اردوگاه به هم پیوسته دشمن را که هر از گاهی در این سال‌ها چند بار منسجم شده بود. این اردوگاه را به هم ریختند. هم‌زمان نقل شده است که بنی هاشم را کنار کعبه جمع کردند، دست به پرده کعبه زدند و این اشعاری که هفته قبل خوانده شد را بیان کردند که از خلوص آل عبد مناف شروع کردند و گفتند که فرزندان هاشم جایگاه ویژه‌ای دارند و بعد از بنی هاشم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و این‌طور گفتند که آل عبد مناف هر چه دارد در پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و اگر کسی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نادیده بگیرد و مصطفی را نادیده بگیرد، حذف همه این فضایل است. خلاصه بنی هاشم را منسجم کردند و آن نگاه قبیله‌گرایی و ظرفیت‌های قبیله‌گرایی را که به آن توجه داشتند را کنار زدند. فرمودند: اعتبار مصطفی از خدا است نه قوم و قبیله و شروع کردند به بازشناسی صفات قبیله‌ای و خیلی جالب نشان دادند فرزند ابراهیم علیه السلام هستند. خیلی خوب می‌توانند **لَا أَحَبُّ الْآلِ قَلْبًا**^۱ قبیله را به رخ بکشند و بعد به گونه‌ای

^۱ سوره مبارکه انعام، آیه ۷۶

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح کنند که اتصال ایشان به خدا است. آن فروغ خاموش نشدنی را معرفی کند و به نوعی حضرت با این کارشان از یک قربانی جلوگیری کردند. قربانی که نه نذر شده باشد، نیت خالصانه پشت آن باشد، کسی که قرار است اینجا کشته شود، خیلی جانانه از این کار جلوگیری کردند و اثر گذار بود.

قطعه شعر بعدی از همین بحث قربانی شروع شد. به نظر رسید که قطعه شعر دیگری که مناسبت دارد را خواندیم که البته نتایج شگفت انگیز معرفتی و تاریخی از آن استاد گرفتند و بنده خدمت شما عرض می کنم. ماجرا ذبح عبدالله علیه السلام توسط پدرش عبدالمطلب علیه السلام نذری اتفاق افتاد، جناب عبدالمطلب علیه السلام ولوله ای کرد که بگوید خدای واحد و احد چقدر ارزش دارد و الان من که نذر کردم که خدا اگر ده فرزند پسر به من بدهد یکی را در راه او قربانی کنم. آنها که با دین و معرفت و انبیای الهی آشنا بودند، حداقل به این نکته باید توجه می کردند که وقتی جناب عبدالمطلب علیه السلام می گوید در سابقه قربانی کردن پسر، ماجرای ابراهیم علیه السلام کافی است اینجا که اسماعیل علیه السلام قربانی نشد، خدا قوچی را از بهشت فرستاد. همین طور اگر کسی دقت می کرد نذر مادر مریم سلام الله علیها که فرزندش را خادم در نظر بگیرد، بعد دید دختر است اینها همه اشاره و دلالت داشت بر اینکه کسی دلش بیراهه نرود. ولی به هر ولوله ای افتاد، ماجرا بر قتل یک نفر متمرکز شد. آن هم یک پدری که ظاهراً می خواهد این کار را بکند، ولی اصل مفهوم این شد که کاری کارستان می خواهد اتفاق بیفتد.

یک ابراهیمی که عبدالمطلب علیه السلام باشد می خواهد کار بزرگی بکند و خدا را به چشم همه بیاورد و این ماجرا را نشان بدهد. ابراهیم دیگری به او کمک می کند. پسر او عبد مناف یا همان ابوطالب علیه السلام با یک قطعه شعر به او کمک می کند. قطعه شعری برای پدر او که ظاهراً مخالف خوانی است. می گوید که نباید او را بکشی، خون او شوخی نیست. مراقب باش، دایه های او هستند. فضای خاصی که گویی ابوطالب علیه السلام در مقابل پدر ایستاده است. نکته ظریف این است که فرهنگ توحیدی که ظاهر آن نذر بود جا افتاد. اما یک همکاری بین ابوطالب علیه السلام با عبدالمطلب علیه السلام بود تا بزرگداشت پروردگار این خانه انجام شود. بعد هم قرعه زدند که به ازاء آن شتر قربانی شود که از ده شتر شروع شد و به صد شتر رسید و خون بهای عبدالله علیه السلام صد شتر شد.

در صحبت با استاد بزرگوار دو نکته برجسته شد. با اشاره به شناسایی سبک شعری گفتند که شعر باید مربوط به دوران کودکی جناب ابوطالب علیه السلام باشد که البته درست بود و عبدالله علیه السلام هم باید در بدو تولد باشد. این ظن استاد و نظر ایشان بود که نتیجه بررسی را بعداً مطرح می کنم. این نکته اول.

نکته دوم، از آنجا که جناب ابوطالب علیه السلام ده سال از عبدالله علیه السلام بزرگتر است این شعر یک پسر ده ساله است که به ظاهر مخالف خوانی می کند، اما هم احساسات را برانگیخته و یکنواخت می کند و هم برای اجرای برنامه عبدالمطلب علیه السلام مجال می دهد تا بزرگی خدای این بیت را به نمایش بگذارد. توجه استاد به این ماجرا از اهمیت خاصی برخوردار بود. در بررسی متوجه شدیم که خیلی جاها مبهم گذاشته شده است. در تاریخ

سال این اتفاق دقیق مشخص نشده است که در زمان بروز این اتفاق دقیقاً عبدالله علیه السلام چند ساله بوده است. در جاهایی ذبح عبدالله علیه السلام را بیست و چهار سالگی گذاشته‌اند که بلافاصله بعد از حل مسئله ذبح و منتفی شدن مسئله با صد شتر در پرداخت بهای خون او، با آمنه سلام الله علیها بنت وهب ازدواج کردند و یک سال بعد آن ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شد. ولی بررسی استاد نشان می‌داد که مورخین دلیل خلاصی در این مورد ندارند که هم به جهت این شعر و زبان ادبیات آن که شاعر می‌تواند ده ساله باشد و هم دلیلی نداشته است که عبدالمطلب علیه السلام برای ادای نذر خود بیست و چهار سال صبر کند. چون عبدالله علیه السلام آخرین فرزند او است. منطقی نیست که برای ادای نذر بیست و چهار سال صبر کند.

دقیقه ۲۰ تا ۳۰

در صورتی که می‌بایست این طور باشد که این ماجرا در همان نوزادی و شیرخوارگی عبدالله علیه السلام اتفاق افتاده باشد. موقعیتی که ابوطالب علیه السلام حدود ده سال داشته است؛ این نکته اول.

نکته دوم که استاد بر آن مرکز داشتند به عدد شترها، صد شتر، برای ما مسلم است که صد شتر بوده است. چون این ماجرا پایه احکام دیه شد و دیه انسان صد شتر قرار داده شد. مبدع این حکم هم حضرت عبدالمطلب علیه السلام است. که به امضای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اسلام رسید. حکمی که این ابراهیم آن روزگار این کار را کرده بود. توجه استاد به این بود که در این صد شتر مطلب زیاد است. چطور می‌شود کسی صد شتر داشته باشد. بعداً در این مورد صحبت خواهد شد.

بعضی از بزرگواران معاصر مرحوم علی دوانی و مرحوم آیتی از اساس این داستان و نذر عبدالمطلب علیه السلام را نفی می‌کنند و البته دلایل موجهی بر عدم صحت این ماجرای تاریخی نداشتند، البته ذکاوت بزرگواران عبدالمطلب علیه السلام و ابوطالب علیه السلام و عبدالله علیه السلام نکته‌ای است که نباید به سادگی از آن بگذریم.

نکاتی درباره نذر جناب عبدالمطلب علیه السلام

یکی از نکات مهم این جلسات بافت زندگی قبیله‌ای قریش است. زندگی قبیله‌ای در انتقال صفات خیلی مؤثر هستند. همان طور که یک فردی می‌تواند صفات خود را انتقال بدهد یک جمعی هم می‌تواند صفات خود را انتقال دهد و در بین صفات و سجایای فرد در جمع ممکن است یک نفر از بقیه قدرت بیشتری داشته باشد و این نمایان باشد. مثل یک رئیس قبیله که نماینده آن قبیله است و بیشترین صفات از او گرفته شده است که ظاهراً حضرت ابوطالب علیه السلام نماد عبد مناف است که سجایای قبیله به ایشان برمی‌گردد. انتقال صفات فرد و جمع در زندگی قبیله‌ای خیلی سریع تر اتفاق می‌افتد و یک سری محاسنی دارد که در زندگی قبیله‌ای خیلی خوب قابل مشاهده است و تنیدگی دارد که می‌تواند صفات را انتقال دهد که در جوامع مدرن زندگی قبیله‌ای به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و از بین می‌رود. داستان حضرت ابوطالب علیه السلام نمایان کننده یک زندگی جمعی قبیله‌ای است که حضرت ابوطالب علیه السلام جنبه صفات کمال قریش به ویژه بنی‌هاشم را حمل می‌کنند و به دیگران انتقال می‌دهند. حضرت

ابوطالب علیه السلام یک انسان صاحب وجود و صاحب تحلیل با نور خدا و انسانی قدرشناس است و دین خدا برای او خیلی مهم است و اینها نشان می‌دهد که صفات حضرت ابراهیم علیه السلام به او انتقال پیدا کرده است. به نظر من یکی از اتفاقاتی که در این جریان تاریخ رخ داده است این است که بعضی از افراد نتوانستند ببینند که حضرت عبدالمطلب علیه السلام و ابوطالب علیه السلام و عبدالله علیه السلام یک جریان ابراهیمی در دل تاریخ هستند که حتی بحث نذر را در هاله‌ای از ابهام مطرح کرده‌اند. یعنی یک جوری مطرح کردند که یا خیلی غیر عادی است، مثلاً یکی نذر کرده است که بچه خود را بکشد. در حقیقت بحث خیلی غیر معقول است و می‌خواهد این موضوع را تحت شعاع قرار بدهد. می‌خواهد بگوید که ابوطالب علیه السلام و عبدالمطلب علیه السلام جریان ابراهیمی نیستند و با جریان ابراهیم علیه السلام هم هیچ نسبتی ندارند. آنها آدم‌های خوبی بودند، ولی اشتباهاتی هم داشته‌اند و این خاندان را زیر سؤال ببرند، یا کرامت‌های این خاندان را پوشانند. اینها به صورت سهو انجام نگرفته است. کرامت پوشاندن به طور قطع برای اینها اتفاق افتاده است. چون یک مسئله مهمی مثل حضرت عبدالله علیه السلام و قربانی کردن صد شتر شوخی نیست.

دقیقه ۳۰ تا ۴۰

شما فکر کنید صد شتر آن هم در آن زمان و در یک بلادی که خاص است. خیلی نکته مهمی است که چرا باید برای کسی صد شتر نذر بشود و چه نذری بوده است که ما به ازای آن صد شتر تبدیل شده است. این به نظرم از مواردی بوده است که از روی عمد به دو حالت مطرح شده است. چون صد شتر را نمی‌شود کتمان کرد. در تاریخ می‌ماند که یک نفر صد شتر برای نجات یک نفر قربانی کرده است. ضمن اینکه مبنای دیه شده است. پس بنابراین بهترین حالت آن این هست که این یک جوری به حاشیه برود. فعلاً کاری به تاریخ نداریم. می‌آییم یک جوری مؤلفه‌های محکم آن را استخراج می‌کنیم.

(۱) مؤلفه محکم آن یکی اعتقاد به نذر است که این خیلی مهم است. نذر به دلیل قصد و مقصد که فرد از روی مسئولیت خارج از تکالیف معمول خود اتخاذ می‌کند. پس این بحث نذر آن خیلی مهم است.

(۲) دوم شباهت این موضوع نذر به واقعه خود حضرت ابراهیم علیه السلام است. یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام برای حفظ اسماعیل علیه السلام قربانی می‌کند و حضرت عبدالمطلب علیه السلام برای حفظ حضرت عبدالله علیه السلام این کار را انجام می‌دهد. مضافاً به اینکه چون قوچ بهشتی نبوده است و یک حالت تشخیص شخصی بوده است این تبدیل به صد شتر شده است.

(۳) پس بنابراین نکته بعدی اهمیت قربانی حضرت ابراهیم علیه السلام است. این خیلی مهم است. اهمیت قربانی حضرت ابراهیم علیه السلام برای بزرگواران خیلی مهم بوده است. این طور نبوده است مثل ما که می‌گوییم: ما یک گوسفند قربانی می‌کنیم. آن قدر قربانی حضرت ابراهیم علیه السلام برای آنها مهم بوده است که با صد شتر که تمام دارایی یک نفر ممکن است باشد، نه تمام دارایی اصلی یک نفر ممکن است باشد، در حقیقت مابه‌ازا می‌شود. به نحوی جریان قربانی حضرت ابراهیم علیه السلام زنده می‌شود. این زنده کردن یاد قربانی حضرت ابراهیم علیه السلام و به تبع آن

مناسک است که به نظرم این سومین وجهی است که در این جریان اهمیت دارد. ما کاری نداریم در این جریان عبدالله^{علیه السلام} بیست ساله بوده‌اند یا بیست و چهار سال داشتند یا چه سالی بوده است. این موارد جزء متشابهات است ولی نذر آن که قطعی است. شباهت این موضوع به واقعه حضرت ابراهیم^{علیه السلام} که قطعی است. اهمیت قربانی آن که قطعی است، که خود قربانی آن خیلی اهمیت دارد.

(۴) و چهارمین نکته آن بزرگداشت مقام پدر پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} است به علاوه حمایت خاص ابوطالب^{علیه السلام}. این دو از مواردی است که تقریباً در این جریان مشهود است. وقتی این اتفاق می‌افتد آن کسی که در چشم‌ها بزرگ می‌شود این دو بزرگوار هستند و بزرگ کردن این دو توسط حضرت عبدالمطلب^{علیه السلام}. یعنی از این به بعد همه می‌دانند که این دو بزرگوار یک جریان پیوسته‌ای را دارند تشکیل می‌دهند که منشأ برادری پیامبر اعظم^{صلی الله علیه و آله و سلم} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} برادری عبدالله^{علیه السلام} و ابوطالب^{علیه السلام} است. این دو برادر بزرگوار ابوطالب^{علیه السلام} و عبدالله^{علیه السلام} نتیجه می‌دهد برادری پیامبر اعظم^{صلی الله علیه و آله و سلم} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام}. مثل اینکه یک عهدی اینجا بین این دو بسته می‌شود که این عهد توسط خود رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} بازخوانی می‌شود و خود این مثل اینکه عهد بین پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} یک سابقه پیدا می‌کند؛ سابقه محکم. به اینها میثاق می‌گویند. عهد وقتی با چیزی محکم می‌شود اسم این را میثاق می‌گویند. و میثاق را قبل از عهد بعدی می‌بندند. یعنی کار میثاق این هست. برای اینکه اهمیت عهد بعدی بیشتر است میثاق می‌بندیم. این داستان در سوره مائده خیلی خوب ذکر شده است. چون در سوره مائده بحث ولایت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است برای آن باید میثاق گرفته شود. این میثاق برمی‌گردد به یک اتصالاتی که برای قبلی است، یعنی چیزی است که برای مردم و ثوق می‌آورد. یک سابقه‌ای از محکم بودن می‌آورد. سوره احزاب هم میثاق نبوت است.

بله، که این به نظرم نکته خیلی مهمی است که باید مورد توجه قرار بگیرد. من خیلی بحث را طولانی نکنم. ما از این داستان صد شتر در نهایت این چند برداشت را می‌کنیم و به جزئیات آن کاری نداریم. به هر حال یک کاری اتفاق افتاده است. یک شبه نذری بوده است و به یک میثاقی ختم شده است.

در همین راستا که خود این صد شتر چه معنی می‌تواند داشته باشد. چون واقعاً خود شترداری کار ساده‌ای نیست و توأم با سختی‌های زیاد است. یک روایت در این سیاق از امام صادق^{علیه السلام} برای دوستان می‌خوانم که از معان الاخبار، صفحه صد و نود و هفت است که من ترجمه را بخوانم که سرعت بالا برود. چون اصل مطلب ما نیست.

دقیقه ۴۰ تا ۵۰

امام صادق^{علیه السلام} از پدرانشان از پیغمبر خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} روایت فرمودند. سؤال شده بود از پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} که کدام ثروت بهتر است. فرمود: «زراعتی که صاحبش به دست خود آن را کشته و به ثمر رسانده است و زکات آن را پردازد». پس در زراعت بردند. این را پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم}

همان موقعی که در مدینه هستند می‌گویند. زراعت در مکه که نیست؛ لم یزرع است. عرض شد: «پس از کشاورزی کدام دارایی بهتر است؟» فرمود: «گله داری که خود گوسفندانش را در چراگاه‌های باران‌گیر می‌چراند و نماز می‌خواند و زکات می‌دهد». نماز می‌خواند و زکات می‌دهد یا مثلاً کشاورزی می‌کند بعد از کشاورزی زکات آن را می‌پردازد یعنی یک راحتی در آن هست. یعنی بعد از آن دامداری را می‌گویند راحت‌تر است. عرض شد: «پس از گوسفند کدام کار بهتر است؟» فرمود: «گاوداری که بامداد و شامگاه به صاحبش خیر می‌رساند و شیر می‌دهد». عرض شد: «بعد از گاوداری کدام ثروت؟» فرمود: «درختان بلندی که در گل و لای ریشه دارند، قد برافراشته‌اند و با وجود کم رسیدن باران میوه می‌دهند. در خشکسالی خوراک مردم را فراهم می‌کنند». منظور ایشان نخل بوده است. سپس فرمود: «چه چیز خوبی است درخت خرما. هر کس آن را بفروشد بهایش مانند خاکستری است که در قله مرتفعی باشد و در روز طوفانی تندبادی بر آن وزد و آن را پراکنده نماید. مگر آنکه به بهای آنچه فروخته نخل دیگری برافشاند». یعنی حضرت اشاره داشتند که اصلاً درخت خرما را هر کس به هر قیمتی بفروشد ضرر کرده است. عرضه داشتند: «ای پیامبر خدا بعد از درخت خرما چه دارایی بهتر است؟» حضرت سکوت فرمود. مردی عرض کرد چرا در مورد شتر چیزی نفرمودید. فرمود: «بدبختی، بدخویی، رنج و آوارگی در شترداری است که صبح و شام نگون بختی آورد». یعنی کم سود است. مخارج آن نسبت به مرگ و میرش زیاد است. «و خیری ندهد مگر از آنکه بدیمن‌تر است». یعنی اگر بازهم سودی بدهد، باز دوباره مشکل دارید. «مردمان بخت برگشته تبهکار...» منظور تبهکار اینجا نیست، متن عربی آن بهتر است. «... مردمان دست از سر شتر و کار و ثروت اندوزی به واسطه شتر دست بر نمی‌دارند».

منظور اینکه واقعاً شترداری و پرورش شتر خیلی طاقت‌فرسا است. چه بشود یک کسی عدد شترهایش به صد برسد. چقدر این آدم باید توانمند باشد؟ و بعد حالا به این سطح که رسید چه جور آدمی هست که سخاوتمندانه این را در ازای نذری که البته هم بزرگداشت ابراهیم خداوند است، هم بزرگداشت عبدالله علیه‌السلام، فرزندش است هم بزرگداشت ابوطالب علیه‌السلام است. البته خیلی با این صد شتر حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام از لحاظ دو دو تایی معنوی سود زیاد کردند، اما خیلی حرف است که یک نفر بخواهد صد شتر را قربانی کند.

این حاشیه‌های خیلی زیادی دارد. همین که این شترها ذبح شدند به چه کسی داده شده است؟ این شترها در چه زمانی ذبح شدند؟ یا در مراسم مناسک بوده است. مثل قربانی که مردم از مکان‌های مختلفی آمدند و به آنها داده شده است؟ آیا به قبیله‌ها داده شده است؟ به شهرهای مختلف به منطقه‌های مختلف هر کدام داده شده و ذبح شده است؟ زیرا حجم قربانی زمانی که زیاد شود باید به فکر هدر نرفتن آن گوشت هم باشید. نه اینکه قربانی کنید بعد آن هم گوشت آن را یک‌جایی معدوم کنید و این جالب است که در تاریخ به هیچ‌کدام از اینها اشاره نشده است.

یک‌جا یک‌چیزی داریم. مربوط به این قسمت نیست و مربوط به قسمت دیگری است. می‌گویند که یک اختلافی پیش می‌آید برای جناب عبدالمطلب علیه‌السلام و دو طایفه از طائف که سر زمین زراعی بوده است و چاهی بوده است که آنها چاه را تصرف می‌کنند. شاید بنی‌ایلام بوده است. سپس ماجرا به قضاوت کشیده می‌شود. در قضاوت قرار بر این می‌شود که آن کسی که حکم به ضرر او صادر شد صد شتر جریمه بپردازد. می‌خواهم

از این تقلاب بگیریم برای آن قاعده‌دار بودن جناب عبدالمطلب علیه‌السلام عرض می‌کنم. نهایتاً قاضی به نفع عبدالمطلب علیه‌السلام قضاوت می‌کند و علی‌القاعده صد شتر به ایشان پرداخت می‌شود. این مربوط به یک زمان دیگر است. این صد شتر را زمانی که وارد مکه می‌کنند یک اعلان عجیبی می‌کنند، می‌گویند: هر کسی پیش خودش گفته بود که اگر عبدالمطلب علیه‌السلام بازنده این محکمه شد خودم فلان تعداد شتر به او می‌دهم، بیاید پیش من، تا من به آن تعداد به او شتر بدهم. هر کسی که در ذهن او گذشته بود و فرد حساب کرده بود که اکنون عبدالمطلب علیه‌السلام به دادگاه می‌رود، اگر به ضرر او بشود، من ده شتر به او کمک می‌کنم، دیگری گفته بود که من پنج می‌دهم. گفت: هر کسی هست بیاید. سپس به جز آن، این شترها را قربانی می‌کنند حتی به جناب ابوطالب علیه‌السلام گفته می‌شود که ظاهراً در فضای قحطی و اینها هم بوده است. یعنی یک حالت زیست‌محیطی هم داشته است. به او می‌گویند: شما حتی سر کوه بروید و آن پرندگان و درندگانی هم که هستند بی‌نصیب از این شتر نگذارید و از این قربانی نگذارید که آنها هم بهره‌مند شوند، که جناب ابوطالب علیه‌السلام می‌روند و خیلی هم برای ایشان جالب بوده است و یک بیت شعر از آن شرایط مانده است. یک بیت شعر مانده است، من می‌خواستم یک قطعه شعر کامل آن را پیدا کنم که پیدا نکردم یک بیت شعر ابوطالب علیه‌السلام می‌گویند:

و نطعم حتی یا کل الطیر فضلنا إذا جعلت أیدی المفیضین ترعد

و نطعم حتی یا کل الطیر فضلنا، ما اطعام می‌کنیم حتی پرندگان هم از فضل ما می‌خورند.

اذا جعلت ایدی المفیضین ترعد، حتی سخاوتمندان که هیچ، قماربازها هم که ریخت و پاش دارند، المفیضین را برخی‌ها قمارباز گرفته‌اند و برخی‌ها هم سخاوتمند گرفته‌اند.

دقیقه ۵۰ تا ۶۰

به این میزان حد کرام در نزد این خانواده بزرگ و وسیع است. این قسمت را برای این تعریف کردم به خاطر اینکه بگویم حساب کتاب داشتند، مثلاً می‌گفتند اگر فردی این چنین نیتی کرده است بیاید، احتمالاً فقیر و فقرا را رعایت می‌کردند، احتمالاً ایام حج اگر بوده است مسافرها را رعایت می‌کرده و مسائلی از این قبیل، شاید برخی قبیله‌ها که در خشکسالی بوده‌اند را لحاظ می‌کردند، این به‌عنوان مؤید خواستم این چنین چیزی را بگویم.

جایگاه و شأن جناب عبدالله علیه‌السلام

خیلی عالی و خیلی خوب بود. مواردی از این قبیل نشان می‌دهد که اینها براساس اتفاق نبوده است، بلکه یک جریاناتی پشت آن بوده است که این جریانات محو شده است. به دلیل اینکه کل خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را یک سانسور خبری کنند و از فضایل ایشان گفته نشود، اینها محو شده است. فقط یک سری چیزهایی مثل این باقیمانده است: صد شتر در راه خداوند، به گونه‌ای که حتی پرنده‌ها هم بی‌نصیب نشوند. من این سری که حج بودم احساسم این بود که پرنده‌ها در آن فضا دست‌آموز هستند. یعنی یک کسی به آنها پرواز را آموزش داده است و پروازهای پرندگان آنجا طبیعی نیست و عجیب است. این شعری که شما خواندید، نشان می‌دهد که اینها برای پرندگان خیلی وجه قائل بوده‌اند. ضمن اینکه باز نشان می‌دهد که

این قربانی‌ها برای این بزرگواران چیز معمولی بوده است و یک چیز دیگر که نشان می‌دهد این است که تعاملات اجتماعی آنها خیلی بالا بوده است. یعنی مثلاً اینکه قدرت داشتند احتمالاً که این صد شتر رفته را تا دو سال دیگر یا سه سال دیگر جایگزین کنند. این قدرت را داشته‌اند. خیلی ذالاید بوده‌اند، ذالابصار بوده‌اند، دست و پادار بوده‌اند می‌توانستند به بهانه‌های مختلف با رفتن به این طرف و آن طرف، با تجارت کردن خیلی سریع مال‌التجاره را به هم بزنند و آن نواقص مالی را خیلی راحت بتوانند جبران کنند. اینها چیزهای جالبی بوده است که به هر حال از دست ما خارج شده است. **إن شاء الله** که بتوانیم یک سند دقیقی را پیدا کنیم که اینها را شفاف‌تر بیان کرده باشد.

إن شاء الله، ناامید نیستیم. چرا می‌گوییم ناامید نیستیم، زیرا دیوان جناب ابوطالب **علیه السلام** جلوی چشم همه مورخین هست، ولی کسی کمتر به آن توجه داشته است. چه منابعی که جلو چشم هستند و هیچ کس آنها را نمی‌بیند و این **إن شاء الله** که می‌گوییم پشت آن یک اعتقادی هست. همین شعری که خواندید را یک بار دیگر بخوانید.

ونطعم حتی یا کل الطیر فضلنا

ما به اطعام می‌رسانیم حتی اینکه آن فضل ما را، آن توانمندی ما را. یعنی فضل ما در آن زمانی که اطعام می‌دهیم این را بعد آن دوباره پر می‌کنید و از کف ما نمی‌رود.

پس این گونه معنا می‌کنیم؟

بله

یعنی به جز اینکه می‌گوییم فضل ما وسیع است و پرنده‌ها می‌خورند، و نطعم حتی یا کل الطیر فضلنا، یعنی به اعتبار کلیدواژه فضل می‌گویید جای آن پر می‌شود؟

بله. توانمندی ما در اطعام این است که مرتباً می‌دهیم و پر می‌کنیم. می‌دهیم، خالی می‌شود و مجدد دوباره پر می‌کنیم.

إذا جعلت ایدی المفیضین ترعد

ترعد هم به معنای رعشه گرفتن است. یعنی آدم‌ها از دادن رعشه می‌گیرند.

یعنی قماربازهای آن رعشه دارند چه برسد به...

این خیلی توانمندی بالایی در آن اقلیم است که بتواند در یک جایی که وادی غیر ذی‌زرع باشد بتواند این قدر روی منطقه تسلط داشته باشد که بتواند در آنجا، پرندگان زیادی را جذب کند، جلب کند. یعنی شما در وادی غیر ذی‌زرعی که نه درختی به آن صورت دارد و نه زمین کشاورزی دارد، شما دارید پرنده‌هایی را جذب می‌کنید که این پرنده‌ها خیلی خاص هستند و معلوم است که این پرنده‌های شکاری مثل شاهین از همان موقع بوده است، به همین دلیل است که می‌گویید که حضرت **عبدالمطلب علیه السلام** فرمودند که برو این را نزد کوه به پرندگان بدهید.

بله، می‌گویند: حیوانات و پرندگان از آن بخورند. بروید بالای کوه ابوقبیس آنجا نحر کنید تا حیوانات و پرندگان هم بخورند.

یک نکته‌ای استاد هفته پیش گفتند و یک توجه‌ای دادند و به نظرم باید به آن نکته مورد نظر ایشان توجه داشت. آن هم این بود که گفتند باید به زمان شعرها هم توجه شود. تصور بنده با نگاهی که به شعر کرده بودم نوع تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی آن براساس قافیه‌ها است و ترتیب‌بندی این دیوان این‌گونه نیست که موضوع تاریخی باشد، اصلاً به این دیوان به چشم تاریخ نگاه نمی‌کنند. اگر این‌گونه نگاه می‌کردند تاریخ حال و روزش خیلی بهتر از این بود. به چشم ادبیات فقط و صرفاً به آن نگاه می‌کنند. به خاطر همین طبقه‌بندی مثل هر دیوان شعری طبقه‌بندی براساس و قافیه است. گفتیم تنها راهی که می‌تواند وجود داشته باشد که یک مقدار کمک به ما کند به جز آن اطلاعات مختصری که راجع به بعضی از وقایع وجود دارد موضوع مثلاً آنجا پای قربانی به وسط آمد زمان نوجوانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به یک‌باره گفتیم قربانی، یاد قربانی عبدالله علیه‌السلام افتادیم و مثلاً این‌گونه جلو بردیم. این ممکن است یک‌جایی کارگشا باشد. اما استاد گفتند تا جایی که ممکن است به سمت سیر زمانی هم در این اشعار بروید. نتیجه تلاش ما این بود که چند شعر هستند که آن طرف اسلام می‌افتند، یعنی قبل از بعثت رسول خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و من توانستم آنها را جدا و مجزا در نظر بگیرم.

البته این شعرهایی را که خواندیم به جز یکی دو قطعه آن که به بعد از اسلام اشاره داشت بقیه شامل این ماجرا می‌شوند. همگی این اشعار متعلق به قبل بعثت است و تعدادی شعر هست که از لحاظ زمانی به ما کمک می‌کنند. سه قطعه شعر هستند که یکی از آنها در رثای عبدالله علیه‌السلام است که میثاق عبدالله علیه‌السلام با برادرش ابوطالب علیه‌السلام است و مبنای میثاق با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار گرفت. عبدالله علیه‌السلام در بیست و پنج سالگی از دنیا رفت. مقبره ایشان احتمالاً در مسجد النبی کنار باب حبرئیل ورودی شماره هفت است. عبدالله علیه‌السلام چند ماه قبل از ولادت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در یثرب در سفر تجاری از دنیا رفت. در این حادثه تکان دهنده مرگ برادر که یادآور ذبح بزرگی در دوران کودکی بود و برای همه برجسته شد و جان‌گران برادر را به رخ کشید، وقتی با رحلت برادرش عبدالله علیه‌السلام روبرو شد، داغ و سوز دل او محل تأمل است. چند بیتی در رثای برادر سروده است. برادر دیگر او، زبیر به همراه پنج خواهر همگی از یک مادر بودند. وقتی برادر سوم، زبیر از دنیا رفت، احتمالاً قبل از ازدواج رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با حضرت خدیجه سلام‌الله‌علیها باشد در ایام جوانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، برای آن برادر هم دو قطعه شعر سروده است. دو دوست هم دارند که یکی از آنها خویشاوند است و شوهر خواهرش عاتکه است که احتمالاً پدر شوهر ام‌سلمه است. شعری هم در رثای دوست دیگرش مسافر بن عمر سروده است که مظلومانه کشته می‌شود.

مرگ مشکوک جناب عبدالله علیه‌السلام

الان یک سری اطلاعات بیشتر کسب کردیم. حضرت عبدالله علیه‌السلام خیلی زود هنگام رحلت کرد. فردی که برای او صد شتر قربانی شد اتفاقاً زود از دنیا رفت. تلقی شما چیست؟ خدای کعبه مرگ را دفع نمی‌کند؛ بی‌خاصیت است. به نظر مرگ عبدالله علیه‌السلام مشکوک می‌رسد و هنوز این بیت

را نخوانده‌اید استشمام من مشکوک بودن آن است.

و این بیانگر آن است که آن جایی که حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام تدبیری می‌کنند و با آن قربانی یک جریان و موجی ایجاد می‌کنند پیش دستی برای حفظ جان فرزندی است که در معرض خطر جان است.

عَيْنِي اُنْذَنِي بِيكَاةٍ اٰخَرَ الْاَبَدِ وَلَا تَمَلِّي عَلٰى قَرْمٍ لَنَا سَنَدٍ

ای چشمم به من اجازه ده تا آخر ابدیت گریه کنم. من را وامگذار نسبت به کسی که مقام بلندی دارد. قَرْمٌ به معنای سید و سَنَدٌ معتمد است، منظور حضرت عبدالله علیه‌السلام است. قَرْمٌ لَنَا سَنَدٍ یعنی هم سید و هم معتبر است، بگذار گریه کنم.

سَنَدٍ یعنی تکیه گاه ما بوده است. اگر چه عبدالله علیه‌السلام ده سال کوچک‌تر است اما سَنَدٌ ما است، سید ما است. علیرغم جوان‌تر بودن، عظمت این مرد بزرگ چنان است که گویی پیرتر است و از عبدالمطلب علیه‌السلام نشان بیشتری دارد. به معنای دیگر عبدالمطلب تر است.

در جایی که ما هیچ اطلاعی از حضرت عبدالله علیه‌السلام نداریم این شعر بسیار گرانبها است.

أشكو الذی بی من الوجد الشدید له و ما بقلبی من الآلام و الکمَدِ

من شکوه می‌کنم در مورد کسی که از شدت وجدی که به او داشتم، او موجب وجد و شعف من می‌شد و قلب من از آلام و کَمَدٌ پر شده است. کَمَدٌ به معنای حزن مکتوم است. او کسی است که من با او در اوج شعف بودم و در نبود او در نهایت حزن هستم.

وجد شدید به معنای این است که شما فردی را پیدا کرده‌اید که برای شما گوهر نابی است که توان دوری از او را ندارید. من الوجد الشدید له، او شبیه گوهر نایابی است که او را یافتیم. وجد شدید یعنی می‌طلبید هر کسی که او را بشناسد او با حضورش، با ارتباطش و با دمخور بودنش اشتیاق شدید نشان می‌دهد.

دمخور بودن به معنای بسیار مغتنم است.

أضحی أبوه له یبکی و أخوته بکلِّ دمعٍ علی الخدَّینِ مُطَرِّدِ

پدرش برای او ذبح می‌کرد و بر او می‌گریست.

دقیقه ۷۰ تا ۸۰

و هم چنین برادران و خواهرانش بر او می‌گریستند. در فراق او چنان می‌گریستند که سیل اشک، علی الخدَّینِ مُطَرِّدِ، بر گونه‌های آنها جاری می‌شد.

لو عاش کان لَفَهْرٍ کَلَّهَا عَلَمًا إِذْ کان منها مکانَ الروح فی الجَسَدِ

این قسمت شعر بسیار رمزآلود است. در معنای فَهْرٌ گفته‌اند که قبیله جدها فهر بن مالک بن النضر، کنیته أبوغالب. کان رئیس الناس بمکه و قائد کنانة. هزم حمیر حین ارادت نقل حجر الکعبه إلى الیمن لتحويل الحج إلى بلاده. فهر کسی بود که در مقابل شاه یمن که قصد بردن حجرالاسود را

با خود به یمن داشت، ایستاد. ابو غالب که همان فهر بوده است.

لو عاش كان لفهر كلبها علماً، اگر او زنده می ماند علمدار کل شجاعان بود.

إذ كان منها مكان الروح في الجسد، او بمثابة روحی در جسد یک عشیره و قبیله است.

أضحى، آن روزی که قرار بود قربانی بشود، پدر و برادرانش گریه می کردند و هر اشکی در آن ولوله ای بود. روشن است که یک مراسمی بوده است، عید قربانی بوده است، نذری برای این قربانی بوده است. به معنای ذبح عبدالله عليه السلام نبوده است، بلکه در اصل یک نفر به عنوان قربانی تعیین می شد، سپس به افتخار او چیزهای دیگر قربانی می شد. یک گوسفند، دو گوسفند، تا رسیدن به شرایط لازم، حد نصاب. ناگهان در حین کار احساس کردند که نکند خود عبدالله عليه السلام باید قربانی شود.

یک نفر تعیین می شود و چیزی مثل استخاره و موارد دیگر که مورد قبول خدا واقع شده است، به نسبت او دو تا قربانی می کنند، سه تا قربانی می کنند، ده تا قربانی می کنند و از توان آنها خارج می شود و اینجا کم کم غلبه پیدا می کند که نکند باید خود شخص قربانی شود، نکند خدا راضی نشود و باید خود این شخص قربانی شود.

یعنی زیاد شدن ما به ازاهای قربانی دلها را خالی کرد؟

بله

که ظن طبیعی قبیله به این سمت رفت که لابد او می خواهد قربانی شود. لکن، اندازه ی سخاوت پدر را لحاظ نکرده بودند.

مثلاً یک نذر هست که به این صورت است که در روز عید اضحی، همان عید قربان، یکی از فرزندان را به جای اسماعیل عليه السلام قربانی می کنیم. منظور این نیست که او را قربانی کنیم، منظور این است که ما به ازای او شتر دیگری را قرار می دهیم. مثلاً باید یک نصابی باشد. مثلاً با یک دعا مشخص می کنند. مثلاً اگر باران آمد ما می گوئیم ده تا و همین ده تا را جای آن قبول می کنیم. اگر باران نیامد بیست شتر قربانی می کنیم. اینجا به عنوان مثال می گوئیم باران، یک علامت است.

فکر کنید تمام بضاعت آنها بیست شتر بوده است، به بیست تا رسیده است، اما آن علامت ظاهر نمی شود. اینها واقعاً احساس می کنند که باید حضرت عبدالله عليه السلام قربانی شود. یک مرتبه این طور می شود. اضحی أبوه له یبکی و أخوه، از آن موقع شروع می کنند به حرف زدن، که ده تا دیگر اضافه کن ما آن ده تا را تهیه می کنیم. ده تا دیگر بگذار تا ببینیم، می شود یا نمی شود. همین طور ادامه پیدا کرد تا به صد شتر رسید.

چه مراسم پر استرسی بوده است. چون اینها نمی خواستند از حکم خدا تخطی کنند، باید ذبح می کردند، ولی بالاخره هر کس توانسته کمک کرده است تا این صد شتر جور شده است.

در روایت قبل که خدمت شما عرض کردم که جناب ابوطالب عليه السلام گفتند: هر کس در ذهنش بود که تعدادی شتر به من کمک کند، بیاید تا به

او شتر بدهم، این نشان می‌دهد که این برای بزرگان رسم بوده است، آن هم در این اندازه بزرگ.

در شعر بعدی؛

لو عاش كان لفهر كليلها علماً
إذ كان منها مكان الروح في الجسد

رئیس قبیله که رئیس مکه بوده است، اگر بود، به همه افرادی که در فهر هستند سرتر بود. چون او به فهر معنا می‌داد. فهر معنای خودش را از او می‌گرفت.

همه‌ی فهر که همه‌ی قریش می‌شود، اگر فدایی حضرت عبدالله علیه‌السلام می‌شدند، جا داشت.

چون او، روح این جسد بوده است؛ معنا بخش فهر بوده است.

الله اکبر، خیلی عجیب است. شما نگاه کنید، حضرت ابوطالب علیه‌السلام چه عظمتی دارد. تازه حضرت ابوطالب علیه‌السلام خودش را در مقابل حضرت عبدالله علیه‌السلام کوچک کوچک می‌داند. با اینکه ده سال هم بزرگ‌تر است.

دقیقه ۸۰ تا ۹۰

این قطعه شعر به اتمام رسید. این شعری بود که در رثای حضرت عبدالله علیه‌السلام گفتند.

برادر دیگری هم دارند به اسم زبیر. زبیر، به جهت سن، طوری بوده است که بگویند بعد از عبدالمطلب علیه‌السلام، زبیر است و چون مسئول اجرایی

قوی ابوطالب علیه‌السلام هست. ابوطالب علیه‌السلام را به عنوان نفر دوم بگذارند، ولی زبیر را به جهت سن چنین خصوصیتی برایش در نظر بگیرند.

این را هم در دیوان از سیره ابن اسحاق نقل کرده بود، جالب بود که می‌گفت:

لما حضرت عبدالمطلب الوفاة اجتمع إليه بنوه، پسرانش دور او جمع شدند و گفتند:

فقالوا: يا أبانا أو صنا

ای پدر جان به ما وصیت کن.

فقال: كلکم مستوصی،

فرمود: همه شما وصی هستید.

و وصی منکم الزبیر و عبد مناف،

اما وصی من در بین شما، زبیر است و عبد مناف همان ابوطالب علیه‌السلام.

وقد جعلت السقاية و الحوض إلى العباس

سقاییت را به عباس داد. که البته از نظر من اشکال دارد، زیرا نقل دیگری هم هست.

فلا ينازعه منكم أحد،

من سقايت را به عباس دادم منازعه نكنيد.

برای این نقل دیگری هم هست که نه، سقايت دست حضرت ابوطالب عليه السلام بوده است، به خاطر مخمسه مالی که پيدا کرد، بعداً آن را به عباس داد.

و أعينوا الزبير على مكارم الأخلاق و القيام بما كنت أقوم به من أمر حرم الله.

زبير در مكارم اخلاق و قيام و رتق و فتق كارهاى حرم، وصى من است.

و خصصت عبد مناف بالسيد المبرأ من العيوب محمد ابني، فإنه زين الأرض و جمالها. و قد جعلت إليك يا عبد مناف ما جعله إلى الأخبار؛ و تأدت إلى به الأخبار؛ من حفظ محمد عليه الصلاة و السلام، فإن له شأنًا عظيمًا، فانصره و وازره حتى تبلغ ما تؤمل فيه.

انگار می خواهد بگوید؛ همه چیزهایی که به همه دادم یک طرف، این چیزی که به ابوطالب می سپارم یک طرف دیگر. ای عبدمناف، ای ابوطالب، مسئولیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تو است. تو را مخصوص کردم، تنها مسئولیت تو پسر من محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مبرا از هر عیب است. زینت ارض و جمال ارض است و بدان که من از خیلی از اہبار و مردان روحانی اخبار زیادی درباره او شنیده ام که تو باید محمد صلی الله علیه و آله و سلم را حفظ کنی. او شأن عظیمی دارد.

فانصره و وازره حتى تبلغ ما تؤمل فيه.

او را نصرت بده و بارش را بردار تا آنچه به آن امید وجود دارد اتفاق بیفتد که قیام کند و به پیامبری برسد.

من می خواستم از این شعر استفاده کنم و جای زبير را بگویم. زبير به عنوان یکی از فرزندان است که در صحنه احتضار حضرت عبدالمطلب عليه السلام این نکته مشخص شد که خیلی جالب بود.

اینکه تقسیم وظایف می شود خودش خیلی مهم است.

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوطالب عليه السلام سپرده می شود خیلی مهم است. این نشان می دهد خیلی همه چیز گنگ نبوده است. همه چیز واضح بوده است. همین قدر که برای خود این بزرگواران واضح بوده است، برای دشمنان این بزرگواران هم واضح بوده است. به همین دلیل هم جریان یک مبارزه فرهنگی و مبارزه اجتماعی بوده است.

به نظرم قضیه قربانی خیلی متفاوت تر از این چیزی است که ما از آن برداشت داریم و هم چنین قضیه مرگ عبدالله عليه السلام خیلی متفاوت است از آنچه که ما می دانیم. کسی که در سن پایین در این سطح، این قدر اعتبار اجتماعی دارد که انتظار می رود که رئیس قوم بشود و همه دارند به او تکیه می کنند، بعید است که به طور طبیعی از دنیا رفته باشد.

به علاوه خود اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست ابوطالب علیه السلام سپرده می شود، خودش دلیل بر این جریان است. چون کسانی که منجر شدند عبدالله علیه السلام از دنیا برود، طبیعتاً به دلیل فرزند ایشان که شبیه به پدرش می شود، همین حس را نسبت به پسر هم خواهند داشت و سراغ او هم خواهند آمد.

این حرف مهم است. ما در بحار هم روایتی داریم در مورد ماجرای فرد یهودی و تهدیدی که به عبدالله علیه السلام دارند. قبل از ازدواج با بانو آمنه سلام الله علیها. اینطور بوده است که وقتی بیرون از مکه رفتند، یک عده یهودی که برای تجارت می آمدند رصد کردند، رفتند و قصد کشتن ایشان را داشتند. اینجا در این معرکه، پدر زن آینده ایشان که پدر بانو آمنه سلام الله علیها است، این ماجرا را می بیند و فوراً به بنی هاشم خبر می دهد و آنها را می آورد و آن یهودیان بعضی کشته و بعضی اسیر می شوند. قرار بر تعیین تکلیف می شود. پدر حضرت آمنه سلام الله علیها از این ماجرا به شگفتی برای همسرش یاد می کند و انگار امدادهای غیبی را در مورد عبدالله علیه السلام دیده بوده است و از همین ماجرا نتیجه می گیرد که همسرش برود و به عبدالمطلب علیه السلام بگوید که؛ دختر ما آمنه سلام الله علیها بر این ذبیح و بر این پسر هدیه است، اگر پسندید و بخواهید این ازدواج سر بگیرد. بعد حضرت عبدالمطلب علیه السلام می گویند: من دختری به خوبی و پاکی آمنه سراغ ندارم. بعد رضایت حضرت عبدالله علیه السلام معلوم می شود و بعداً اینها ازدواج می کنند.

می خواستم آن طرف ماجرا را بگویم. ما یک تهدید از طرف یهود را داریم. بحثی هم مشهور شد در یکی از کتاب هایی که یکی از دوستان زحمت کشیده بودند که تحقیقی داشتند و از قرائن به این نتیجه رسیده بودند که تهدیدها را یکی یکی پشت سر هم می گذارند.

دقیقه ۹۰ تا ۱۰۰

و همان تهدیدها را پشت سر هم چیده و مرگ حضرت عبدالله علیه السلام را به توطئه یهود نسبت می دهند. در حقیقت همان طور که شما فرمودید نظر بعضی ها هم هست که این مرگ و این ماجرا مشکوک بوده است و این مرگ، مرگ معمولی نیست. یک چنین تحلیلی هم وجود دارد و نیز یک چنین قرائنی هم در کتاب هایی مثل بحار و جاهای دیگر هم هست.

کلاً معلوم می شود که در زمان عبدالمطلب علیه السلام دو الی سه برهه متمایز وجود داشته باشد. یک بخش برهه ای مربوط به دوره جوانی عبدالمطلب علیه السلام که عقبه آن چیزی است که در مکه قدیم و سوابقی که وجود داشته است که مکه را به حضرت ابراهیم علیه السلام متصل می کند. که دوره اول حضرت عبدالمطلب علیه السلام می شود و این دوره از جهت موفقیت های زیادی که در پی داشته است دوره باشکوهی است. از آن جهت که ایشان موفقیت های زیادی را در پی داشته است.

دوره دوم که هم زمان با میانسالی عبدالمطلب علیه السلام بوده است که بعداً می شود راجع به آن مفصل صحبت کرد.

دوره آخر دوره مقابله سخت با قریش بین اهل کتاب است به واسطه قرائنی که در ظهور منجی مشاهده می کنند. احساس آنها این است که منجی به

هر حال یک ربطی با عبدالمطلب علیه السلام و ابوطالب علیه السلام و عبدالله علیه السلام دارد. در دوره سوم خطرات زیادی برای ابوطالب علیه السلام و عبدالله علیه السلام و عبدالمطلب علیه السلام دارد. نکته قابل توجه این است که یک بخشی از مبارزه به سمت مبارزات اعتقادی می رود با این مضمون که آنچه در مورد خدای واحد می گویند صحت ندارد. به عبارتی چه قریش و چه اهل کتاب هر کدام به نوبه خود از مطرح شدن چنین توحیدی در جامعه بیزار هستند. چون منجر به کساد فعالیت اقتصادی آنها می شود. به همین دلیل یک مدل جنگ احزابی بر علیه ابوطالب علیه السلام و عبدالمطلب علیه السلام و عبدالله علیه السلام در می گیرد و به نظر من صف کشی می شود. یک عده ای حتی از خانواده عبدالمطلب علیه السلام موافق این صف کشی بوده اند و معتقد بودند دید افراطی توحیدی وجود دارد. یک عده ای معتقد بودند که نباید کسی را این اندازه عزیز باشد. حرف پیامبر خواب و خیال است و چیزی که می گوید واقعیت ندارد. این زمانه، زمانه مقابله اعتقادی است. یعنی این طرف کاری کند که خدا مطرح شود و طرف دیگر در جهت تضعیف و شکست خدا قدم بردارد. بحث اصلی خدا است، یک طرف با نذر و ادای نذر و طرف دیگر بی پایه دانستن نذر است. مقابله، مقابله جسمی و فیزیکی نیست، مقابله اعتقادی و باوری است. مقابله با خدا و توحید است و به کرسی نشاندن مقام و موقعیت بت ها است. اینکه اگر نذر بت ها نکنید بیچاره می شوید. ما گفتیم که برای بت ها نذر کنید، ولی شما نکردید و اتفاقات ناجور برای شما افتاد. بچه های شما یکی یکی از دنیا رفتند. یک بخشی به این بحث مربوط می شود.

اولین نتیجه ای که از فرمایش شما می شود گرفت این است که موضوع توحید در دوره جاهلیت با یک جبهه بندی اساسی بسیار جدی بوده است. یعنی فردی که قائل به توحید بوده است محکوم به مرگ بوده است. وقتی که رئیس یک قومی بحث توحید را به این صراحت بیان می کند، حتماً در تیررس خطراتی هست. وقتی رئیس قومی این طور باشد تهدید جدی برای خیلی ها است.

از این جهت عرض می کنم که تصویر ذهنی آدم ها این است که عصر جاهلیت قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، یک بت پرستی غلبه داشته است و توحید اصلاً یک جریان اجتماعی نبوده است. بلکه تقریباً یک حالت خصوصی داشته است. در حالی که این فرمایش شما نشان می دهد که اینجا یک تقابل دو قطب و دو قدرت است، یکی داعیه دار بت پرستی و یکی داعیه دار توحید است.

چون خدای شما بی عرضه است، حالا چه کار می کنید.

خیلی مهم است که کسی که برای او صد شتر قربانی کردید از بین برود. پس قتل شهادت جناب عبدالله علیه السلام را باید در راستای تقابل توحید و ضد توحید دانست. حالا چه یهود کشته باشد که چه بسا یهود هم نقش نداشته باشد و اتفاقاً از مشرکین باشد. یک پیش پرده برای این ماجرا بگوییم: جناب ابوطالب علیه السلام یک رفیقی به نام مسافر بن عمر داشته است. مسافر عاشق شخصیتی است که می شناسیم. عاشق هند، دختر عتبت بن ربیع، مادر معاویه قبل از ازدواج با ابوسفیان، از همان خاندان و دوست ابوسفیان هم هست و برای ابوطالب علیه السلام خیلی هم عزیز بوده است. این فرد یک سفر به یمن می رود و در یمن متوجه ازدواج ابوسفیان با هند می شود. گفته می شود که وی به دلیل غم زیاد از شنیدن این جریان از دنیا رفت.

به نظر من می‌رسد که ابوسفیانی سر او را زیر آب کرد. یک شعر نسبتاً مفصل که جناب ابوطالب علیه‌السلام برای مسافر می‌گوید داریم.

دقیقه ۱۰۰ تا آخر

جای تعجب است که چرا باید ابوطالب علیه‌السلام در رثای مسافر بن عمر شعری مفصل و پرسوز و گداز بگوید. ولی به نظر من می‌رسد که در این میان یک کسانی هستند که در سفرها دیگران را می‌کشند که به نظر من شاید یک ردی باشد. شما از باب فقط ظن و احتمال نکته دارید؟

باید آن شعر را با این شعر مقایسه کرد. وقتی که یک بزرگی مثل عبدالله علیه‌السلام به شهادت برسد خوب نیست که ابوطالب علیه‌السلام در بوق و کرنا بکند که عبدالله علیه‌السلام به قتل رسیده است، چون باعث پررنگ شدن کار دشمن می‌شود. مثل اینکه اثبات کند که آنها از خدا قوی‌تر هستند و خدا نتوانست عبدالله علیه‌السلام را حفظ کند. حال باید یک کاری کند که فقط رثای او را زیاد کند. داستان‌های تاریخی پیچیده می‌شود. ما بعضی وقت‌ها می‌خوانیم و نمی‌دانیم خداوند چه چیزی می‌خواهد بفرماید. می‌گوید: شما خدا را به عجز در نمی‌آورید. مگر کسی می‌خواهد با خدا بجنگد که بخواهد خدا را به عجز در آورد؟. نگاه که می‌کنید متوجه می‌شوید که بله، می‌خواهند خدا را به عجز در بیاورند.

این شعر مفصل است. پس برای جلسه آینده بماند. تحقیقات در مورد یک سری قتل‌ها برای جلسه بعد بماند.

تدریس به چشم‌مان منظر

در استفاده از متن جلسات لطفاً به موارد زیر توجه شود :

- فایل پیاده جلسات صرفاً جهت مطالعه و مرور مطالب بیان شده در جلسات می‌باشد و نمی‌تواند به عنوان "منبع علمی" مورد استناد قرار گیرد. (احتمال تغییر محدود مطالب بیان شده در جلسات وجود دارد).
- لطفاً از هرگونه "تقطیع" متن جلسات جهت تهیه متن نوشته و ... به دلیل نارسایی در انتقال درست مضامین، خودداری شود.
- فایل متن جلسات "صرفاً" برای اعضای کانال می‌باشد و امکان نشر آن در سایر بسترها نیست.
- پیشنهاد میشود در مواردی که متن جلسه گویا نیست با توجه به زمان درج شده به صوت جلسه رجوع شود.
- شیوه پیاده سازی جلسات انطباق کامل متن با صوت می‌باشد. لذا در صورت مشاهده هرگونه مغایرت، لطفاً به شناسه @sm_nouri اطلاع فرمایید.

جهت تداوم نشرعمومی متن جلسات و بهره مندی ازمنافع آن، تعهد جمعی به موارد فوق را خواستاریم.

سپاس از همراهی تان

